



Theosophical-Philosophical Foundation of Iranian Art

Volume 1 / Issue 1 / pages 76-87 e-ISSN: 2980-7875

Original Research

10.30486/PIA.2022.1967871.1009



Analyzing the Artistic Use of Simile and its Influence in the Literary Style of Abhar Al-Ashqin

Asra Sadat, Ahmadi, PH.D.

Assistant Professor, Department of humanities and law, Khorasgan Branch, Islamic Azad University, Isfahan, Iran.

Rozbahan Baghli (died 606 AH), known as Sheikh Shatah, is a famous Sufi. His name shines so brightly in Persian Romantic Sufism that no one can deny it. One of his most important works, which is also considered valuable from a literary point of view, is *Abhar al-Ashqin*. This book includes chapters related to love and romance and the quality of this great state in Sufism, which is the foundation and principle of this spiritual school. In this book, Roozbahan has discussed topics such as love and the lover, the quality of communication and the unity of this secret, the commitment of the beauty of love and the inseparability of these two unseen beauties from each other, the stability of existence over love and the superiority of human beauty. This wonderful discussion, which is mixed with the most expressive Persian phrases, the most eloquent poems and the most beautiful pictures and similes, is very charming and attractive because Roozbahan's mystic state, which according to his own words has an occult source and a spiritual source, with his special ecstasy, taste and charm, has shed such a light on the expressions of the book that if we say that most of his expressions are alive and dancing, we are not wrong. What helps to bring life to most of the book's expressions is the author's use of rhetoric and especially simile. Similes is everywhere in this book and decorate most of the pages of this work. In this article, types of similes in this book are examined and a general analysis regarding the mystical and literary language of Roozbahan is presented.

Keywords: Abhar Al-Ashqin, Literary Style, Rhetoric, Roozbahan Baghli, Simile



بنیان‌های حکمی فلسفی هنر ایرانی

سال اول / شماره اول / پاییز ۱۴۰۱ / ص ۷۶-۸۷



10.30486/PIA.2022.1967871.1009

پژوهشی

تحلیل کاربرد هنری تشبیه و تأثیر آن در سبک ادبی عبهرالعاشقین

اسراء السادات احمدی

استادیار گروه ادبیات فارسی، واحد اصفهان، دانشگاه آزاد اسلامی، اصفهان، ایران.

چکیده

روزبهان بقلی (متوفی ۶۰۶ ه.ق) معروف به شیخ شطاح از جمله صوفیان مشهوری است که نامش در تصوف عاشقانه فارسی آن چنان می‌درخشد که کسی را یارای انکار وی نیست. یکی از مهمترین آثار وی که از لحاظ ادبی نیز از متون ارزشمند شمرده می‌شود، عبهرالعاشقین است. این کتاب شامل ۳۲ فصل است درباره عشق و عاشقی و کیفیت این حال باشکوه در تصوف که رکن و اساس و اصل این مکتب روحانی است. روزبهان درین کتاب درباره عشق و عاشق و چگونگی ارتباط و یگانگی این سرّ و التزام زیبایی عشق و جدا نبودن این دو لطیفه غیبی از یکدیگر و اینکه اساس هستی بر آن پایدار و استوار است و برتری جمال انسانی پرداخته است. این مبحث مهم صوفیانه که باگویاترین عبارات فارسی و شیواترین اشعار و زیباترین تصاویر و تشبیهات به هم آمیخته است بسیار دلکش و دلربا است و به‌گونه‌ای بیان شده است که انگار واژه‌ها و عبارات کتاب جان دارند و به سماع و دست‌افشانی و پای‌کوبی برخاسته‌اند و بر جان و دل مخاطب نشسته‌اند. آنچه به جان گرفتن بیشتر عبارات کتاب کمک می‌کند، استفاده نویسنده از بلاغت و به‌ویژه تشبیه است. تشبیه در جای جای این کتاب موج می‌زند و بیشتر صفحات این اثر را آراسته است. درین مختصر برآنیم تا به بررسی انواع تشبیه درین کتاب بپردازیم و با توجه به زبان عرفانی و ادبی روزبهان تحلیلی کلی بر آن ارائه دهیم؛ باشد که سودمند افتد

کلمات کلیدی: بلاغت، تشبیه، روزبهان بقلی، سبک ادبی، عبهرالعاشقین.

مقدمه

پیش از این گفتیم که عبهرالعاشقین به غیر از وجوه عرفانی از لحاظ ادبی نیز بسیار ارزشمند است؛ هر چند که درباره این کتاب گفته‌اند که به خاطر علو معانی و برتری مفاهیم در عبهرالعاشقین «لفظ فدای معنی می‌شود و قواعد دستور زبان و فصاحت و بلاغت مهمل می‌ماند» (معین؛ ۱۳۳۷: ۱۰۰) لیکن این کتاب از لحاظ بلاغی جایگاهی برجسته دارد.

«آفرینش شعری روزبهان بیشتر در نثر جلوه می‌کند؛ نثری رنگین، نیرومند، پر از تصویر و خیال و گرانبار از اندیشه و احساس» (ذکاتوی قراگزلو؛ ۱۳۶۷: ۱۱۰) تشبیهات این کتاب نثر روزبهان را رنگین‌تر و خیال‌انگیزتر می‌نماید و در بعضی از موارد به زبان شعر بسیار نزدیک می‌کند.

پیشینه بحث

درباره روزبهان بقلی و آثارش به‌ویژه عبهرالعاشقین چندین مقاله نوشته شده است؛ اما مقاله‌ها و پژوهش‌هایی که زمینه مشترک با پژوهش حاضر داشته باشد انگشت‌شمارند و عبارتند از:

سعید بزرگ‌بیگدلی و همکاران در مقاله‌ای با عنوان «بررسی سبک نثر شاعرانه در عبهرالعاشقین» به بررسی سبک ادبی این کتاب پرداختند که بخش کوچکی ازین مقاله به آرایه تشبیه اختصاص یافته است. (بزرگ‌بیگدلی، ۱۳۸۵: ۲۱-۴۹)

محمود فتوحی و همکارش هم مقاله «بررسی رابطه تجربه عرفانی و زبان تصویری در عبهرالعاشقین» را نگاشتند که در قسمتی ازین مقاله به مبحث عشق و تشبیه پرداخته‌اند. (فتوحی، ۱۳۸۸: ۷-۲۵).

شهرام پازوکی نیز در مقاله «حکمت زیبایی و هنر در مکتب شیراز» از منظر زیباشناسانه به بررسی عبهرالعاشقین و دره‌التاج پرداخته است. (پازوکی، ۱۳۹۰: ۵-۲۰).

مقالات بسیار دیگری به بررسی مقایسه‌ای عبهرالعاشقین با دیگر کتاب‌های عرفانی و یا آثار منشور قرن ۶ پرداخته‌اند؛ لیکن تاکنون پژوهشی مستقل در باب کارکرد و تحلیل و بررسی تشبیه در عبهرالعاشقین انجام نشده است. امید است با این پژوهش گامی کوچک در شناساندن این میراث بزرگ تصوف برداشته باشیم.

ورود به بحث

تشبیه

«اصطلاح تشبیه در علم بیان به معنی مانده کردن چیزی به چیزی اطلاق می‌شود مشروط بر این که آن ماندگی مبتنی بر کذب یا حداقل دروغ‌نما باشد؛ یعنی با اغراق همراه باشد.» (شمیسا؛ ۱۳۷۹: ۳۳) ارکان تشبیه عبارتند از مشبه، مشبه‌به، ادات تشبیه و وجه‌شبهه. هنری‌ترین نوع تشبیه، تشبیهی است که فقط دو رکن اصلی تشبیه در آن حضور داشته باشد؛ یعنی مشبه و مشبه‌به. به این نوع تشبیه، تشبیه بلیغ می‌گوییم. حدود نودونه درصد تشبیهات عبهرالعاشقین تشبیه بلیغ است آن هم از نوع اضافی که مشبه و مشبه‌به به صورت مضاف و مضاف‌الیه در جمله ذکر شده است. در تشبیه بلیغ اضافی تناسی تشبیه بیشتر است و تشبیه را به ساختمان استعاره نزدیک‌تر می‌سازد. در واقع این نوع تشبیه به وحدت میان مشبه و مشبه‌به می‌افزاید «در این صورت اغراق در آن به اوج می‌رسد؛ زیرا در کلام ادعای همسان بودن قوی‌تر از ادعای شبیه بودن است.» (شمیسا؛ ۱۳۷۹، ۴۶) به‌طورکلی آنجا که نویسندۀ عبهرالعاشقین به بیان اصول عرفانی می‌پردازد زبان و شیوه بیان‌ش به حقیقت نزدیک‌تر است و همچون معلمی است که به شاگردانش درس می‌آموزد و کمتر آرایه ادبی در آن دیده می‌شود و آنجا که تحت تأثیر کشش و جذبه عشق با معشوق بی‌پرده سخن می‌گوید زبانش بسیار ادبی است و تشبیه‌ها بیشتر و فشرده‌تر می‌شود به صورتی که در یک جمله چندین تشبیه پی‌درپی دیده می‌شود

و به قول جامی: «مر او را سخنانی است در حال غلبه و جد از وی صادر شده است که هر کس به فهم آن نرسد» (جامی، ۱۳۷۵: ۲۶۱)

«چون بذر فطرت از قالب قدرت به تربیت حسن قدم از شاه‌راه عدم به جهان حدثان درآورد، خلعت خلافت پوشید و علم علم آدم الاسماء کله‌ها در خزانه اسرار به گوش جان نویسید. افسر شاهی از نور کبریایی بر سر نهاد و کمر عبودیت در مقام حریت در میان بسته به لباس صفات و انوار ذات مزین شده چهره را به خلوق جمال قدم به رشته صبغ صبغه الله در جامه جان زده» (ص ۲۷)

«... هر چه اقرب بر معدن جمال به عهد عشق نزدیکتر، یقینی که شیر مرغزار بهشت عقل و سناد کوهسار فضل از مادگی عشق هر چه تازه‌تر آمدی در باغ مقادیر از نزد معشوق به سرعت آن را ببوسیدی و بر چشم نهادی.» (ص ۳۴)

و آنجا که سخن رنگ و صبغه تعلیمی به خود گرفته و مخاطب را در نظر می‌گیرد تشبیه‌ها یا گسترده‌تر می‌شود و یا اصلاً تشبیهی به چشم نمی‌خورد؛ درین گونه موارد روزبهران بیشتر از اشعار و یا تلمیح‌حاتی استفاده می‌کند که بسیار به ذهن و فهم نزدیک است و خواننده و مخاطب را به چالش نمی‌کشد:

«عشق یعقوب بر یوسف - علیهما السلام - مر عاشقان را دلیلی عظیم است در عشق انسانی، زیرا که عشق او جز عشق حق نبود و جمالش جمال حق را در عشق وسیلت بود. آن همه برای آن بود که محمد - صلوات الله علیه - یوسف را - علیه السلام - گفت که: «اعطی نصف الحسن» و حسن او را معجزات و آیات آمد، خود را تابش نشانه جمال بود» (ص ۲۸).

«بنگر که اهل معرفت را چه دلالتی است در عشق حق، عشق دوستانش و محبت بندگانش؛ و چه اشارتی است در عشق انسانی دوست داشتن قریبان معشوق. قاعده عشق چنین است که عاشق بانگ سگان کوچه معشوق نیم‌شبان به جان شنود و آن را در وسیلت عشق اسباب عشق داند» (ص ۲۱).

مشبه‌به‌های پرکاربرد و تکراری

درین متن چون اصطلاحات و عبارات عرفانی بیشتر از نوع معقول است، مشبه‌به‌ها آن‌ها محسوس انتخاب شده تا معانی را به ذهن تقریب کند؛ همچون آینه، دریا، لباس، شراب و ... البته مشبه‌به‌های معقول هم بسیار اندک دیده می‌شود.

آینه

از میان این مشبه‌به‌ها واژه آینه بیش از همه آمده است. در برخی از موارد برای پرهیز از تکرار روزبهران مرآت را جایگزین آینه کرده است. آینه در متون عرفانی از واژه‌های پر بسامد است.

حقایق در آینه آن طور که شایسته است دیده می‌شود بنابراین در متون عرفانی این واژه بسیار به کار می‌رود به‌ویژه برای نشان دادن دل عاشق یا نمودن چهره معشوق. مشبه‌های ذیل با آینه آمده است:

آینه خیال، آینه لطافت، آینه «یضی و لو لم تمسسه نار»، آینه افعال، آینه قدرت، آینه کون، آینه قهر، آینه لطف، آینه قدم، آینه بی اسباب، مرآت آیات، مرآت جمال، مرآت دل.

«با در نظر گرفتن واژگانی که هر یک به نوعی در امر رؤیت دخیلند (چشم، دید، عین، تجلی، رؤیت، شاهد، نور، شهود) و نیز واژگان مرتبطی چون آینه، مرآت و دیگر واژگانی که با مفهوم زیبایی مرتبطند (عرایس، عروس، صورت، جانان) می‌توان نتیجه گرفت که برای روزبهران زیبایی‌های بصری بیش از دیگر انواع زیبایی‌ها اهمیت داشته است» (بزرگ‌بیگدلی و همکاران، ۱۳۸۵: ۲۶)

«در آینه لطافت جوهر صورتش نگه کن» (ص ۲۶).

«... تا ناگاه بر سر چارسوی مکر مات مرآت آیات جمال آن صفات دیدم» (ص ۵).

«... و خیال محبوب در آینه خیال خود می‌نگرند» (ص ۲۱).

- «... و در دیده و جان و صورت آئینه « یضی ء و لو لم تَمَسَّهُ نار» داشت» (ص ۲۷).
- «در مرآت جمالش چهره جمال ازل پیدا بود» (ص ۲۸).
- «... آئینه قدرت آدم - صلوات الله علیه - به چشم جان نقش جانان دید» (ص ۳۳).
- «... بیان کند مرغان را که در آئینه کون، حق به صفات عظمت و نور عزت ذات تجلی کند» (ص ۳۵).
- «از آیت‌های کون مرآت دل را برگزید» (ص ۳۶).
- «حق تعالی مستحسن را آئینه لطف آفرید و مستقیح را آئینه قهر» (ص ۳۶).
- «لاجرم عقل قدسی و روح قدسی آئینه قدم آمد» (ص ۴۴).

لباس، رخت، جامه، سلب

مشبه به پربسامد دیگر لباس و واژه‌های هم معنی آن چون جامه، رخت و سلب است. نقل است که «روزبهان عشق شدیدی به صور زیبا و جامه‌های آراسته داشته است. فرشتگان در نظر او مانند زنان، گیسو، گوشوار، مروارید و حجاب نورانی دارند و حوریان پاهای خود را می‌آرایند» (معین؛ ۱۳۳۷: ۶۱). به‌طورکلی روزبهان از صوفیه جمال پرست است و بی‌دلیل نیست که این واژه در اثر وی بسیار به‌کار رفته است: سلب صفت، جامه عبودیت، جامه جان، لباس قدم، لباس حریت، لباس خَلقنا الانسان فی احسن تقویم، لباس صفات، لباس هستی، رخت شهوت.

«حق مرا در کنف خود برد و جامه عبودیت از من برکشید و لباس حریت در من پوشانید» (ص ۴).

«... و لباس خَلقنا الانسان فی احسن تقویم در حسن احسن صورکم به جمال معنی خَلق الله آدم علی صورته مزین بود» (ص ۵).

- «به لباس صفات و انوار ذات مزین شد» (ص ۲۷).
- «حق به لباس هستی پوشیده بود و عالم صفتش را حجاب نیامد.» (ص ۴۴).
- «عقل را سلب صفت پوشانید.» (ص ۴۵).

باغ

باغ و واژه‌های هم‌معنای آن نیز به عنوان یکی از پایه‌های تشبیه کاربرد فراوان دارد. «باغ و باغ ملکوت ظاهراً کنایه از عالم ارواح و جهان پاکان است» (سجادی؛ ۱۳۷۰، ذیل باغ). باغ، ملالت روحی سالک را می‌زداید؛ بدین ترتیب آنچه به باغ و بستان و بهشت تشبیه می‌شود همین رسالت را در پی دارد: باغ ازل، باغ جمال و جلال، باغ مقادیر، باغ عشق، بساتین دل.

- «مرغ باغ ازل در آشیان افعال به پرده صنع در، پنهان شده بود...» (ص ۵).
- «درین جهان عاشقان را ریاحینی است از باغ جمال و جلال احد...» (ص ۳۴).
- «یقینی که شیر مرغزار بهشت عقل و سناد کوهسار فضل از مادگی عشق هر چه تازه آمدی در باغ مقادیر از نزد معشوق به سرعت آن را ببوسیدی و بر چشم نهادی» (ص ۳۴).
- «... صد هزار صلصل و بلبل انفاس عشقی دردناک و خوش‌نوا در بساتین دل به آتش عشق جناح همت محترق یابی» (ص ۲۲).

دریا و مشتقات آن

«بحر و ترکیبات این کلمه در سخنان عارفان بسیار آمده است... بحر فی الجملة کنایه از دریای هستی و هستی مطلق و وحدت وجود است. براساس عقیده پیروان وحدت وجود که گویند جهان وجود و عالم و آدم همه یک وجود است و آن، دریای هستی است

با امواج گوناگون و امواج عین دریایند در عین حال غیر دریایند و موجودات و کثرات امواج این دریای وجودند و نیز مقام ذات و صفات بی‌نهایت حق است که تمام کائنات، امواج بحر نامتناهی اویند» (سجادی؛ ۱۳۷۰، ذیل بحر) دریا و بحر و قلمزم از جمله مشبه‌به‌هایی است که سیر و سلوک عارفانه و فنای محض و اتحاد با معشوق را نمایان می‌سازد. سواقی نیز همین منظور را در سطحی پایین‌تر نمودار می‌کند. هر جا که دریا هست بی‌تردید موج و امواج و لجه و سفینه و قنطره و ساحل نیز دیده می‌شود:

دریای عشق، بحر معرفت، بحر عمیق قدم، بحار رحمت، سواقی اسباب عشق، قلمزم عشق، لجه معرفت، امواج قهریات و لطفیات، سواحل صفات فعل، سفینه حکمت، جیحون توحید، قنطره عشق.

«در بحر معرفت به حق توانگر گشتم و از لجه آن به سفینه حکمت، امواج قهریات و لطفیات بیریدم و به سواحل صفات فعل رسیدم...» (ص ۴).

«... ای تحفه حق نزد آدمیان که وارد شد از بحار رحمت!» (ص ۱۱).

«جوهر دریای عشقشان به جهان عشق از جهان امتحان نقل کرد» (ص ۱۱).

«از آن، درین جهان نشان آن جهان آمد که لجه بحر عمیق قدم از راه عدم در میان آمده...» (ص ۲۰).

گاه روزبهران عشق را همچون پلی می‌داند که از جیحون کوچک توحید و ظواهر شرعیات ما را عبور می‌دهد و به کنف حمایت معشوق می‌رساند:

«... و در آن عشق از جیحون توحید، بی قنطره عشق تو ما را گذر نیست» (ص ۱۱).

آتش

«یکی از عناصر چهارگانه است که هم به شکل مفرد و هم در ترکیبات گوناگون در سخنان عارفان و اهل ذوق به کار رفته است. آتش به شکل مفرد کنایه از لهیب عشق الهی است» (سجادی؛ ۱۳۷۰، ذیل آتش). دو نوع آتش در عبهرالعاشقین مشبه‌به قرار گرفته است: یکی آتشی همچون آتش عشق و مجاهدت است که سراپای وجود انسان را می‌سوزاند و پلیدی‌های آن را از میان می‌برد و او را آماده حضور در برابر معشوق می‌سازد، آتش دیگر آتش شهوت و شهوات است که نیکی‌ها را به یکباره ذوب می‌کند:

آتش شهوت، آتش مجاهدت، آتش شهوات، آتش عشق (۵ بار)، نار عشق (۲ بار)، نیران طبیعت.

«بعد از صحبت محبوب و الفت با وی که یکدم است از علاقه حرقت آتش شهوت نفس اماره برهند» (ص ۱۵).

«مادام که به آتش مجاهدت، خبث طبع انسانی محترق شده باشد و آتش شهوات از صرصر انفاس خمود یافته باشد، این عشق به عشق اهل معرفت پیوندد» (ص ۱۶).

«... تا به آتش عشق نیک نیک بسوزد که تف آتش عشق بنشیند» (ص ۲۵).

«مَنْ احرقَ بنارِ العشقِ فهو شهيد» (ص ۲۵).

«نور کبریا در آن وسیله که گفتم خود را در نیران طبیعت زد» (ص ۴۵).

نور

در بیشتر موارد از آنچه نتیجه‌ای مثبت در دل و جان عاشق و عارف می‌گذارد و سراپای وجود او را در بر می‌گیرد به نور تعبیر شده است:

نور محبت، نور عقل، نور قدم، نور ایمان، نور کبریا، انوار محبت، انوار ذات، انوار حسن.

«... چون نور محبت حق فرو پوشیدند...» (ص ۱۸).

«معلوم داشت که جان بیننده به نور عقل از دخان طبیعت بخاری ندارد» (ص ۲۵).

«هر که دولت انوار محبت یافت و به خاصیت حسن الهی مزین شد، یافت مرعی درو طباب دل‌های اهل حق» (ص ۱۹).
«... نور قدم در حدث متجلی بود.» (ص ۴۵)

شمس، آفتاب

«آفتاب در عرفان و به نزد اهل ذوق گاه به معنی حیات است، گاه به معنی وجود، گاه به معنی دانش و گاهی حقیقت وجود و هستی.» (سجادی؛ ۱۳۷۰، ذیل نور) در عبرالعاشقین شمس و آفتاب فقط برای صفات و تجلیات الهی یاد شده است که فوق آن نوری نیست و نور و درخشش مطلق است و برای مظاهر انسانی و جهان طبیعت واژه نور به کار رفته که در مراحل پایین‌تر از آفتاب و شمس قرار دارد: شمس جلالی، شمس عزت، آفتاب ازلیات، آفتاب تجلی ذات و صفات، آفتاب تجلی.

«شمس جلالی از کوه ازلی به روی خویش بر می‌آید» (ص ۲۵).

«شمس عزت به روی شواهد مشرق جمال او بر آمد» (ص ۳۳).

«زیرا که هر دو کعبه صفت بودند و مشارق آفتاب ازلیات از آن آفتاب پرستان قدم بدان دو شاهزاده عدم، سجود کردند» (ص ۲۸).

«... لکن در روی آدم بروز آفتاب تجلی ذات و صفات است» (ص ۳۵).

«روح در معدن دل چون بنشست آفتاب تجلی از کوهستان روح سر بر کرد» (ص ۴۵).

مرکب

مرکب راهوار از شاهراه عشق می‌گذرد و سالک را به سر منزل مقصود می‌رساند. آنچه بیش از همه از آن به مرکب تعبیر شده است عشق است: مرکب احسن صورکم، مرکب عشق (۴ بار)، مرکب حقیقت.

«لکن ثبوت اخلاق نفسانی در عشق انسانی در سرّ جان به جان به مرکب «احسن صورکم» از جان دفع کرد» (ص ۲۴).

«عقل را ترتیب تعفف اخلاق فرمود و اگر نه مرکب عشق از تکلف و تعفف رخت شهوت برنگیرد» (ص ۲۵).

«چون به عشق شهید شد با انبیا در حضرت جبروت و میادین ملکوت به مرکب عشق هم‌عنان شد» (ص ۲۵).

شاهراه

تنها راهی است که عارف را به مقصد می‌رساند و از بیراهه دور می‌کند:

شاهراه عشق (۲ بار)، شاهراه عدم، شاهراه قدم.

«شاهراه عشق مقتل شهداست» (ص ۲۵).

«چون بذر فطرت از قالب قدرت به تربیت حسن قدم از شاهراه عدم به جهان حدثان در آورد...» (ص ۲۶).

شراب

«غلبه عشق را گویند و این مخصوص کاملان است که در نهایت سلوک اخصند. شراب به طور مطلق کنایه از محبت و جذبه حق است. عشق‌ورزی و ذوق و سکر را معمولاً به شراب تشبیه کرده‌اند.» (سجادی؛ ۱۳۷۰، ذیل شراب) همچنین می‌توان گفت تلاش برای مبارزه و جهاد با نفس سرکش است و چون نوشیده می‌شود تمامی وجود آدمی را تحت تأثیر قرار می‌دهد: شراب محبت ذو الجلالی، شراب عشق.

صبغ

این واژه که از آیه «صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً» گرفته شده بسیار در عِبْرَالعاشقین به چشم می‌خورد: صبغ عشق، صبغ قدرت، صبغ اتحاد.

«... آن موضع را در تربیت صبغ قدرت داد» (ص ۳۳).

مشبه‌های پرکاربرد و تکراری

عشق

پر کاربردترین مشبه در عِبْرَالعاشقین عشق است از آنجا که موضوع کتاب راجع به عشق و مبتنی بر عشق صوفیانه است تکرار واژه عشق دور از انتظار نیست. در جای جای کتاب روزبهان معشوق ازلی را مخاطب قرار می‌دهد و با عنوان «ترک» بارها از او نام می‌برد. در سطر سطر این کتاب عشق واژه‌ای مثبت تلقی شده است حتی در مواقعی که از عشق انسانی یاد می‌شود. فقط در یک مورد از عشق انسانی به عنوان قفص یاد شده است. بیش از همه عشق به آتش تشبیه شده که سوزاندگی آن مدنظر است و به جز عِبْرَالعاشقین در اشعار و یا متون عارفانه و عاشقانه دیگر نیز این تشبیه بسیار دیده می‌شود. پس از آتش عشق، عبارت مرکب عشق فراوانی بیشتری دارد. تشبیهاتی که با عشق ساخته شده است:

سهام عشق، آهوی عشق، شراب عشق، سرمایه عشق، دریای عشق، صبغ عشق (۲ بار)، مرکب عشق (۴ بار)، آتش عشق (۵ بار)، نار عشق (۲ بار)، شاهراه عشق (۲ بار)، امتحان عشق (۲ بار)، قفص عشق انسانی، دریای عشق، قنطره عشق، مادگی عشق، نگارخانه عشق، پاسبان عشق، قمر عشق، سلطان عشق (۲ بار)، نور عشق، سواقی اسباب عشق، قلزم عشق، باغ عشق، رود عشق، معدن عشق.

«روح از سهام عشق در سرای امتحان بخت» (ص ۵).

«در تبختر آهوی عشقش شیران شکار کردی» (ص ۶).

«عقل‌ها را دست از سرمایه عشق تو در آن عشق بیکار است» (ص ۶).

«در زمره عارفان عاشق تویی نگارا که سخت درخوری، اگر چه از آن شراب عشق در مجلس بیخودی با ما نخوری» (ص ۶).

«جوهر دریای عشقشان به جهان عشق از جهان امتحان نقل کرد» (ص ۱۱).

«و جمال صفات و تجلی افعال در ممکنات عقول روحانیان عباد، صبغ عشق در جانِ جان زد» (ص ۱۸).

«چون به عشق شهید شد با انبیا در حضرت جبروت و میادین ملکوت به مرکب عشق هم‌عنان شد» (ص ۲۵).

«از آن شهیدش خوانند که ... به آتش عشق و به احتراق در کتمان سوخته شود» (ص ۲۵).

«... و در آن عشق از جیحون توحید بی قنطره عشق تو ما را گذر نیست» (ص ۱۱).

«یقینی که شیر مرغزار بهشت عقل و سناد کوهسار فضل از مادگی عشق هر چه تازه آمدی در باغ مقادیر از نزد معشوق به سرعت

آن را بیوسیدی و بر چشم نهادی» (ص ۳۴).

«... نگارخانه عشقم به جمال خود عمارت کرد» (ص ۳۷).

«پاسبان عشق او دلم را ملازم» (ص ۳۷).

«ثلثان قمر عشق از خسوف بیرون آمد» (ص ۳۸).

«از تأثیر حرقت به آتش عشق نفس را هوای عشق پیدا شود» (ص ۳۹).

«چون بر آن حقیقت نور عشق زیادت شود آن را محبت گویند» (ص ۴۱).

«آنکه که سلطان عشق لشکر عقل شکست ...» (ص ۴۱).

«چون این مقام‌ها در مرد پدید آمد سواقی اسباب عشق در جان عاشق قلزم عشق شد» (ص ۴۲).
«حسن اصلی که معدن عشق است در جمله این حجاب چون در آمد نور جمال در جمیع حجاب پوشید» (ص ۴۶).

قدم

نور قدم، شاه‌راه قدم، آئینه قدم، لباس قدم، بحر عمیق قدم.
«... نور قدم در حدث متجلی بود» (ص ۴۵).
«از آن درین جهان نشان آن جهان آمد که لجه بحر عمیق قدم از راه عدم در میان آمده...» (ص ۲۰).
«به مدارج و معارف توحید و تفرید و تجرید سوی عالم ازل رفتم و لباس قدم یافتم» (ص ۴).

عقل

در بسیاری از متون عرفانی عقل مذموم شمرده می‌شود؛ جالب است که در عهده‌العاشقین عقل پسندیده است، لیکن قدرت نفوذش از عشق کمتر است: مشکات عقل، لشکر عقل و نور عقل از جمله تشبیهاتی است که عقل در آن به کار رفته است:
«به لطف و جمال نور حسن ازل در مشکات عقل آمد» (ص ۴۵).
«آنکه که سلطان عشق لشکر عقل شکست...» (ص ۴۱).
«معلوم داشت که جان بیننده به نور عقل از دخان طبیعت بخاری ندارد» (ص ۲۵).

محبت

محبت در بیشتر سطور به نور تشبیه شده است و در یک مورد از آن به شراب تعبیر شده است: نور محبت، انوار محبت، شراب محبت.
«چون نور محبت حق فرو پوشیدند...» (ص ۱۸).
«هر که دولت انوار محبت یافت و به خاصیت حسن الهی مزین شد، یافت مرقعی درو طباب دل‌های اهل حق» (ص ۱۹).
«شراب محبت ذو الجلالی از قدح جمال صرف به مذاق جانم رسید» (ص ۴).

جان

از جمله واژه‌های کلیدی در متون عرفانی است: جامه جان، شعشعه جان، کوکب جان.
«... چهره را به خلوق جمال قدم به رشته صبغ صبغه الله در جامه جان زده» (ص ۲۷).
«چون اندوه دل بر مزید شود و شعشعه جان از بام عقل پرتوی به عالم فعل او کند، شغف پدید آید» (ص ۴۱).
«در آئینه لطافت جوهر صورتش نگه کن تا نور کوکب جانش در بشره صفات به جهان خلقتش چون متشرق می‌شود» (ص ۲۶).

خیال

آئینه خیال، لوح خیال.
«... و خیال محبوب در آئینه خیال خود می‌نگرند» (ص ۲۱).
«به آب حکمت لوح خیال شستیم» (ص ۳۷).

عدم

برای رسیدن به معشوق باید معدوم گشت و به فنا رسید تا به وصال نائل شد: شاهراه عدم، ولایت عدم. «چون بذر فطرت از قالب قدرت به تربیت حسن قدم از شاهراه عدم به جهان حدثان در آورد...» (ص ۲۶). «قیل آدم - علیه السلام - زیرا که صفی مملکت بود و بدیع فطرت و خزانه امانت و کارخانه حکمت و نوآمده مسافران شاهراه قدم از ولایت عدم...» (ص ۲۷).

شهوة

شهوة از واژه‌های مذمومی است که سالک باید خود را از آن عاری کند تا لیاقت سلوک بیابد: آتش شهوت، رخت شهوت. «بعد از صحبت محبوب و الفت با وی که یکدم است از علاقه حرق آتش شهوت نفس اماره برهند» (ص ۱۵). «عقل را ترتیب تعفف اخلاق فرمود و اگر نه مرکب عشق از تکلف و تعفف رخت شهوت برنگیرد» (ص ۲۵).

حکمت

آب حکمت، کارخانه حکمت، سفینه حکمت. «قیل آدم - علیه السلام - زیرا که صفی مملکت بود و بدیع فطرت و ... کارخانه حکمت و نوآمده مسافران شاهراه قدم از ولایت عدم...» (ص ۲۷).

«در این فصل محض اسرار گفتیم و به آب حکمت لوح خیال شستیم» (ص ۳۷). «در بحر معرفت به حق توانگر گشتم و از لجه آن به سفینه حکمت امواج قهریات و لطفیات بیریدم» (ص ۴). در بسیاری از صفحات، آیات قرآن به عنوان مشبه به به کار رفته است جالب است بیشتر از آیاتی در عبهرالعاشقین استفاده می‌شود که ربطی به جمال و رؤیت و زیبایی و خلق و حسن دارد چون این آیات:

خلقنا الانسان فی احسن تقویم
خلق الله آدم علی صورته
احسن صورکم
صبغة الله و من احسن من الله صبغه

سخن نهایی

عبهرالعاشقین مشحون از آرایه‌های ادبی است. «جمله‌ها و عبارات تاب معانی لطیف و نغز و دلکش روزبهران را نمی‌آورد. گفتار او همچون گلی است که تا در دست بگیرند پریز می‌شود و یا همچون ماده‌ای کیمیای است که به مجرد رسیدن اندک حرارت بخار گردد. زبان او زبان احساسات است زیبا و زیبایی را می‌ستاید و به هر دو عشق می‌ورزد.» (معین: ۱۳۳۷: ۱۰۰). آنچه بیش از همه نثر روزبهران را آراسته است و بر زیبایی هر چه بیشتر آن کمک می‌کند و سبک ادبی او را نشان می‌دهد تشبیهات بلیغی است که در سرتاسر عبهرالعاشقین موج می‌زند. حدود نودونه درصد این تشبیهات، تشبیه بلیغ اضافی یا همان اضافه تشبیهی است این تشبیه به ساختمان استعاره نزدیک تر است و تناسی تشبیه در آن بیشتر.

پراکنندگی تشبیه در عبهرالعاشقین یکسان نیست به طوری که در برخی موارد چندین جمله و عبارت پشت سر هم آراسته به تشبیه است و چندین عبارت عاری از آن. در مواردی که سخن رنگ ادبی و توصیفی به خود می‌گیرد تشبیهات فراوان‌تر است و آنجا که صبغه تعلیمی و آموزشی دارد، تشبیه بسیار کم است و یا اصلاً دیده نمی‌شود.

آنچه بیش از همه به عنوان مشبه به در تشبیهات به کاررفته، واژه‌های ذیل است که معمولاً در تمامی متون عرفانی برای بیان مقصود و منظور نویسنده به کارگرفته می‌شود:

مرآت یا آئینه: حقایق در آئینه آن طور که شایسته است دیده می‌شود بنابراین در متون عرفانی از این واژه بسیار استفاده می‌شود؛ به خصوص برای نشان دادن دل عاشق یا نمودن چهره معشوق.

نور: بیشتر صفات جمال و جلال الهی با واژه نور بیان می‌شود و در اکثر موارد از آنچه نتیجه‌ای مثبت در دل و جان عاشق و عارف می‌گذارد و سرپای وجود او را در بر می‌گیرد به نور تعبیر شده است.

آتش: دو نوع آتش مشبه به قرارگرفته است یکی آتش عشق و یا آتش مجاهدت است که سرپای وجود انسان را می‌سوزاند و پلیدی‌ها و ناهواری‌های آن را از میان می‌برد و او را آماده حضور در برابر معشوق می‌سازد؛ آتش دیگر آتش شهوت و شهوات است که نیکی‌ها را به یکباره ذوب می‌کند و می‌زداید.

دریا و بحر و قلزم: عبور از دریا سالک را به معرفت و شناخت می‌رساند بنابراین آنچه بیش از همه از آن به دریا تعبیر می‌شود معرفت است.

قنطره و ساحل: از لوازم دریاست که معمولاً همراه آن ذکر می‌شود.

شراب: شراب عرفانی شرابی مدموم و نکوهیده نیست بلکه به شناخت بیشتر سالک کمک می‌کند.

شاهراه: تنها راه و یا بهترین و کوتاه‌ترین راهی است که سالک را به سر منزل مقصود می‌رساند.

صیغ: همان‌طور که گفته شد واژه‌ای قرآنی است که در عبهرالعاشقین حضوری پررنگ دارد.

مشبه‌های پرکاربرد بسیاری نیز در عبهرالعاشقین به چشم می‌خورد از آن جمله:

عشق: پرکاربردترین مشبه در عبهرالعاشقین عشق است و این با موضوع کتاب تناسبی تام دارد. صرف نظر از موارد تکراری عشق

۲۵ بار به موارد مختلف تشبیه شده است تشبیهاتی همچون: آتش عشق، مرکب عشق، سهام عشق، آهوی عشق، شراب عشق،

سرمایه عشق، دریای عشق، صیغ عشق، معدن عشق، نور عشق، قمر عشق، نگارخانه عشق، باغ عشق، شاهراه عشق و ...

به جز عشق واژه‌های ذیل هم از مشبه‌های تکراری و پرکاربرد است که در بیشتر متون عرفانی یافت می‌شوند:

قدم، عقل، محبت، جان، خیال، عدم، شهوت، حکمت.

منابع

بزرگ‌بیگدلی، سعید، نیکویخت، ناصر، حسینی مؤخر، سیدمحسن. (۱۳۸۵). بررسی سبک نثر شاعرانه در عبهرالعاشقین، پژوهش زبان و ادبیات فارسی، صص ۴۹-۲۱.

بقلی شیرازی، روزبهان. (۱۳۳۷). عبهرالعاشقین، تصحیح هانری کرین و محمد معین، تهران: انجمن ایران‌شناسی فرانسه.

بقلی شیرازی، روزبهان. (۱۳۶۰). شرح شطحیات، تصحیح هانری کرین، تهران: انجمن ایران‌شناسی فرانسه.

پازوکی، بهرام. (۱۳۹۰). حکمت زیبایی و هنر در مکتب شیراز (براساس دو کتاب عبهرالعاشقین روزبهان بقلی شیرازی و دره‌التاج قطب‌الدین شیرازی)، ش ۶، جاویدان خرد، صص ۵-۲۰.

جامی، نورالدین عبدالرحمان. (۱۳۷۵). نفحات الانس من حضرات القدس، تصحیح محمود عابدی، چاپ سوم، تهران: اطلاعات.

حسینی، مریم. (۱۳۸۲). از غزنه تا شیراز (بחי در باب آثار سنایی غزنوی بر مکتوبات روزبهان بقلی شیرازی)، تهران: فصل‌نامه علمی پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء سال سیزدهم و چهاردهم، ش ۴۸ و ۴۹.

ذکاوتی قراقرزلو، علیرضا. (۱۳۶۷). از روزبهان تا حافظ، معارف، دوره پنجم، ش ۳.

سجادی، سیدجعفر. (۱۳۷۰). فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، تهران: کتابخانه طهوری.

- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۹). بیان و معانی، تهران: فردوس، چاپ پنجم.
- فتوحی، محمود، علی‌نژاد، مریم. (۱۳۸۸). بررسی رابطه تجربه عرفانی و زبان تصویری در عبهرالعاشقین، ادب پژوهشی، صص ۲۵-۷.
- کارل‌دبلیو، ارنست. (۱۳۷۷). روزبهان بقلی، ترجمه مجدالدین کیوانی، تهران: مرکز.
- گوهرین، سیدصادق. (۱۳۳۸). کتاب عبهرالعاشقین، راهنمای کتاب، ش اول، بهار.
- میردامادی، سیدمحمد. (۱۳۸۵). آراء عرفانی و تفسیری روزبهان شیرازی (بقلی)، پیک نور، ش ۱۳.
- نبی‌لو، علیرضا، مقیمی، سیده‌محبوبه. (۱۳۹۷). ویژگی‌های دستوری عبهرالعاشقین در بهره‌گیری از آیات قرآن مبین، فصل‌نامه علمی-پژوهشی پژوهش‌های ادبی-قرآنی، ش ۲، صص ۷۹-۱۰۹.